

زائر

یک نفس و تند و تند
با پدر و مادرم
صبح که شد از کویر
بال زدم تا حرم

خسته شدم توی راه
شهر کمی دور بود
توی سرم فکر آن
گنبدی پر نور بود

تا که رسیدیم ما
خستگی ام پر کشید
گفتم: «امام رضا،
جوجه‌ی زائر رسید»

شاعره: زهرا عراقی

تصویرگر: زهرا امسان‌فر

قصه‌درک

شماره ۲۸

الکثیر

۱۴۰۱

شعر
بخوانیم

۳

